

ظاهریت و باطنیت حق

(متن پژوهی بخشی از خطبه ۶۵ نهج‌البلاغه)

طاهره سترگ*

چکیده

در قرآن کریم، مفاهیم زیادی وجود دارد که نیازمند تفسیر است و امام علی (علیه‌السلام) که قرآن ناطق است در سخنان خویش و از جمله نهج‌البلاغه که گزیده‌ای از این سخنان است؛ به تفسیر و تبیین آیات الهی پرداخته و از آن‌جا که متون قدیم عربی و فارسی در طول تاریخ در اثر استنساخ مکرر و یا سهوالقلم کاتبان، دست‌خوش تصحیف و اختلاف فراوان شده و در برخی موارد بیان اختلاف نسخه‌ها حتی چند برابر اصل متن گردیده و این امر به دشواری و درک متن و ترجمه آن انجامیده است. آنچه در این مقال بدان پرداخته می‌شود عبارت «كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ» در خطبه ۶۵ نهج‌البلاغه که به «كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ بَاطِنٍ» ضبط شده به عنوان شاهد تأثیر تصحیف در شرح و ترجمه متون که مورد بررسی قرار گرفته و در نتیجه روشن می‌گردد:

۱. بسیاری از شارحان و مترجمان نهج‌البلاغه با کمک سیاق کلام توانسته‌اند همان وجه صحیح عبارت را ترجمه و شرح نمایند. ۲. تصحیف برخی موارد می‌تواند موجب اشکال و اشتباه در متون قدیم شود. ۳. تصحیف بینابین متون در برخی موارد موجب می‌شود متن در دست تصحیح دقیق‌تر و صحیح‌تر ارائه گردد.

کلیدواژه‌ها: نهج‌البلاغه، تصحیف، غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ؛ غَيْرُهُ بَاطِنٍ، خطبه ۶۵

* دکتری مدرسی معارف گرایش قرآن و متون دانشگاه قرآن و حدیث شهر ری؛ طلبه سطح چهار تفسیر تطبیقی مجتمع آموزش علوم اسلامی کوثر؛ (t.setorg@yahoo.com)
تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۵، تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۲۰

۱. مقدمه

یکی از متون ارزشمند و گهربار اسلامی، نهج البلاغه است؛ چون بین نسخه‌های خطی آن و روایت کلام آن حضرت در سایر تألیفات و کتاب‌های تاریخ و حدیث در موارد بسیاری اختلاف وجود دارد که منشأ برخی هم تصحیف می‌باشد؛ اثر این اختلاف و تصحیف در ترجمه‌ها منعکس گردیده و مترجمانی که مقید به ترجمه حرف به حرف هستند، بدون توجه به سیاق کلام، ترجمه‌ای تحت‌اللفظی و غالباً نامفهوم ارائه داده‌اند و مترجمانی که مقید به فهم نص و ترجمه محتوا بوده‌اند، سعی کرده‌اند بدون تقید به ترجمه تحت‌اللفظی، محتوا و مفهوم آن را بیان کنند؛ از این رو پیش از ورود به بحث، واژه تصحیف مورد تدقیق قرار می‌گیرد.

معنای تصحیف در لغت به معنای خطا در نوشته می‌باشد (اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، ذیل صحف)؛ هم‌چنین عبارت است از تشابه خط دو یا چند کلمه به گونه‌ای که اگر نقطه یا نقطه‌های یکی از آن دو کلمه حذف یا جابه‌جا شود؛ عین آن کلمه دیگر گردد (ر.ک: ابن حجه الحموی، ۱، ۸۵) که در علم حدیث یا به صورت سهوی و یا عمدی ایجاد شده است و در عین حال فرق آن با تحریف بر خلاف تصحیف، فاسد بودن انگیزه را شرط دانسته‌اند (مامقانی، مقباس الهدایه فی علم الدرایه، ۱، ۲۴۳).

در تعدادی از نسخه‌های «نهج البلاغه» جمله بالا به این صورت آمده است: «وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ بَاطِنٍ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ ظَاهِرٍ» و جمعی از شارحان نهج البلاغه اصرار بر این امر دارند که «غیر» در هر دو جمله (... غیر باطن... غیر ظاهر) یا باید وجود داشته باشد و یا در هر دو حذف شود! حتی بعضی ادعای قطع و یقین کرده‌اند که نسخه «صبحی صالح» که در جمله اول، غیر ندارد و در جمله دوم دارد، نادرست است و البته قرینه وحدت سیاق نیز چنین اقتضایی را دارد.

سؤال اصلی که این پژوهش با آن روبه‌روست: کدام یک از نسخ نهج البلاغه درباره ظاهریت و باطنیت خطبه ۶۵ نهج البلاغه صحیح بوده و آیا این تغییر نسخ خللی در معنای آن ایجاد می‌نماید؟

این بحث از روش اسنادی، تحلیلی با نگاهی نو و کاربردی ابتدا به بررسی شروح؛ ترجمه و نسخ مختلف نهج البلاغه پرداخته و سپس به مقایسه مدقانه و تحلیل مضامین آن پرداخته و نتایجی حاصل آمد که در خاتمه ذکر خواهد شد.

از آن جا که منشأ تصحیف فقط شنیدن یا دیدن نیست، بلکه فراموشی، سرپیچی قلم، اشتباه در فهم، ذهنیات راوی و مانند این ها نیز گاه موجب تغییر ناخودآگاه نوشته یا گفته می شود (قاضی عیاض، ۱۹۷۷ق، ۱، ۱۶۰). راجع به امر تصحیف و اختلاف نسخ در علم الحدیث کتب مختلفی نگاشته شده؛ از جمله الاخبارالدخیله از شیخ محمدتقی تستری، معجم رجال الحدیث از آیت الله خوئی، بخش اختلاف الکتب و اختلاف النسخ. اما درباره بحث تصحیف و تحریف در نهج البلاغه؛ کتاب نهج البلاغه بین عواصف التحریف و النقصان که محمد هادی امینی آن را با عنوان «نهج البلاغه و تند بادهای تحریف و کاستی» ترجمه کرده است. دیگر ترجمه فارسی آن در نهج البلاغه از منظر فرزندگان، صص ۷۳ - ۹۸؛ تستری، محمد تقی، بهج الصباغه، ج ۱، صص ۲۹ - ۳۹؛ تراثنا، العدد الخامس. اگر به صورت تک موضوعی راجع به خطبه های نهج البلاغه باشیم در ارتباط با این خطبه که به بیان تصحیف در آن پردازد؛ مطلبی یافت نشد.

در گزارش ضبط خطبه با تحلیل پارگراف اول، بند آخر از خطبه ۶۵ نهج البلاغه که به نحوی اشاره به کمال مطلق الهی دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوْلَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَ يَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا... وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ بَاطِنٌ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ ظَاهِرٌ لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِيُشَدِّدَ سُلْطَانَ...» (خطبه ۶۵). می توان متغیرهای آن را دو وجه کل ظاهِرِ غَيْرِ بَاطِنٍ؛ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرِ بَاطِنٍ شمرد و توابع این متغیر عبارت است از وجوه شروح و ترجمه های گوناگونی که بررسی شده است.

- نسخ خطی

این خطبه به وسیله عده ای از دانشمندان به شرح زیر نقل شده است:

۱- ابراهیم بن محمد ثقفی (ف. ۲۸۳ ه. ق.) در کتاب «الغارات»، ۱، ۱۷۵ - ۱۷۲.

- ۲- ثقة‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی (ف. ۳۲۸ ه. ق.) در «اصول کافی»، کتاب التوحید، باب جوامع التوحید، ۱، ۱۸۲ حدیث اول).
- ۳- شیخ صدوق (ف. ۳۸۱ ه. ق.) در «کتاب التوحید»، باب ۱، به سند متصل به امیرالمؤمنین (علیه السلام) (نهج السعادة، ۳، ۳۵۲).
- ۴- علی بن محمد بن شاکر اللیثی الواسطی (ف. در قرن پنجم) در کتاب «عیون الحکم و المواعظ» تألیف سال ۴۵۷ (مصادر نهج البلاغه، ۲، ۱۹۹).
- ۵- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (ف. ۵۱۰ ه. ق.) در «غورالحکم و دررالکلم» (شرح جمال‌الدین محمد خوانساری)، ج ۴، ح ۶۸۷۷، ۶۸۷۸، ۶۸۸۴، ۶۸۸۵، ۶۸۸۷، و ۶۸۸۹، ۶۸۹۰، ۶۸۹۱، ۶۸۹۴، ۶۸۹۵: ۵، ح ۷۵۶۲.
- اگر چه دو منبع آخر متأخر از نهج البلاغه است، لیکن اختلاف آن‌ها در نقل با نهج البلاغه نشان می‌دهد که هر سه از یک منبع نگرفته‌اند.
- هم‌چنین ثقة‌الاسلام کلینی می‌گوید: امیرالمؤمنین برای بار دوم مردم را به جنگ با معاویه فراخواند و چون گرد آمدند این خطبه را ایراد کرد. بنابراین باید تاریخ آن میان سال‌های ۳۸ تا ۴۰ بوده باشد.
- چنان‌که گفته شد یک دسته از نسخه نهج البلاغه چه خطی و چه چاپی با دسته دیگری از آن‌ها اختلاف دارد. ما منبع یک دسته را نسخه اصل یعنی نوشته سید رضی می‌دانیم که در سال ۴۰۰ تعریف شده تألیف و نماینده آن نسخه ابن شدقم زیباترین هم‌چنین به نظر می‌رسد نسخه آتشی منبع اصلی نسخه‌های خطی و چاپی مانند شرح ابن ابی‌الحدید می‌باشد.

نسخه	شماره خطبه	نشانی
ابن ابی‌الحدید	۶۴	ج ۱۵۳/۵
ابن میثم بحرانی	۶۲	ج ۳۶۲/۲
بهج الصباغه	۶۳	ج ۱۷۵/۱

ص ۱۱۵	۶۵	ترجمه نهج البلاغه (دشتی)
ج ۱ / ۱۱۲	۶۴	ترجمه نهج البلاغه (قرن ۵ و ۶)
ج ۱ / ۳۳۲	۶۲	حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه
ج ۱ / ۹۶	۶۵	سید رضی (صبحی صالح)
ج ۲ / ۵۲	۶۴	فی ضلال نهج البلاغه
ج ۱ / ۱۵۶	۶۴	فیض الاسلام
ج ۲ / ۵۳	۶۳	مصادر نهج البلاغه و آسانیده
ج ۵ / ۳-۲	۶۴	منهاج البراعه (خوئی)
ص ۶۹	۶۴	نهج نواب (لاهیجی)

ضرورت و اهمیت بحث از آن جا ناشی می شود که نهج البلاغه کتابی است که دارای جامعیت خاصی در حوزه های مختلف بوده و از جمله مباحث صفات الهی، ظاهريت و باطنيت حق که با رجوع به نسخ مختلف دریافتیم این واژه، گاهی مضاف بر کلمه غیر شده و این اضافه و حذف، ما را بر آن داشت تا جویای حقیقت امر به کار رفته شویم و تأثیر این تغییر، عمدی بودن آن بر اثر خیانت یا غیر عمد بودن تغییر حاصله را واکاوی نمائیم.

برای بررسی تحلیل تطبیقی به کارگیری نسخ و شروح مرتبط به ظاهريت و باطنيت حق ابتدا به بررسی مفردات و سپس به بررسی دقیق شروح و تفاسیر به ضمیمه تحلیل فقه الحدیثی آن ها پرداخته ایم.

۲. مفهوم‌شناسی

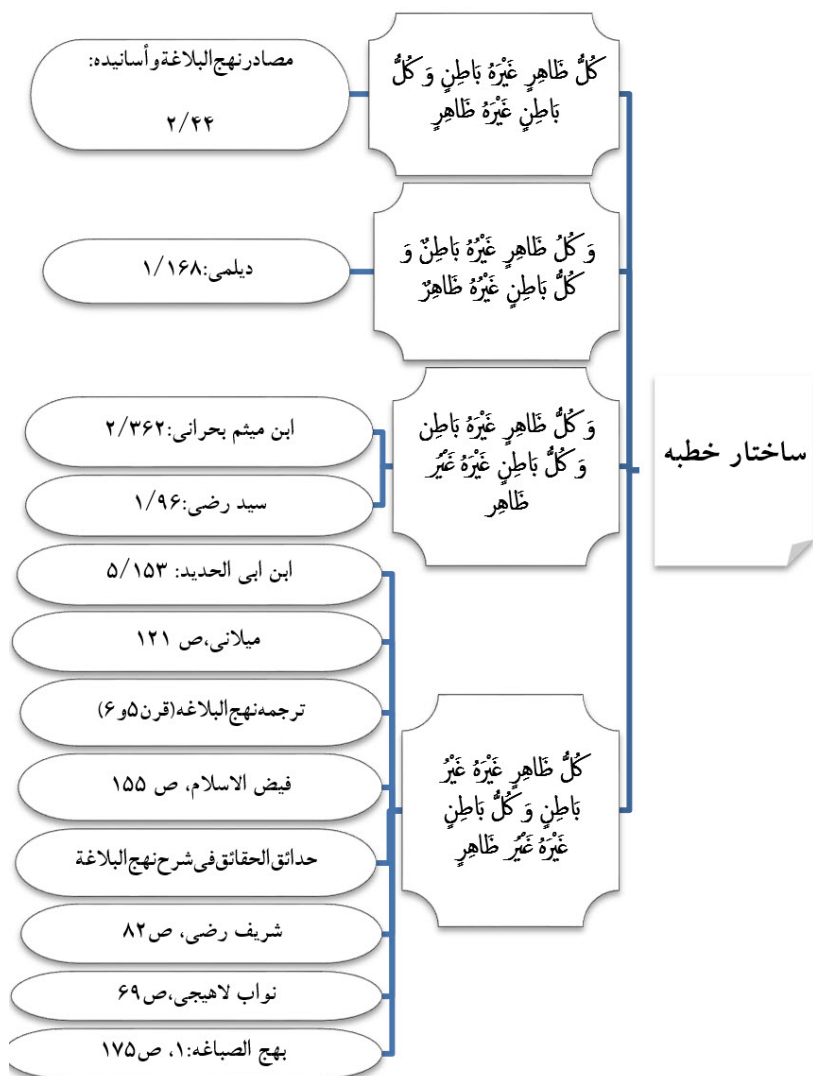
مراد از الباطن: «العالم بما بطن من خفیات الامور فلا شیء دونه ای أقرب منه سبحانه إلیه، هذا» (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰ش، ۷، ۱۱۸). به خفیات امور عالم است.

اما در اصطلاح باطن بودن خداوند به دو معناست: اول؛ آن‌که، دریافت ذات مقدّس حق بر خردها پوشیده است. دوم؛ آن‌که ذات او در همه چیز نفوذ دارد و باطن تمام امور نهفته، بر او معلوم و آشکار است (بحرانی، ۱۳۷۵ش، ۲، ۳۷۴).

- مراد از الظاهر: «الغالب القاهر علی کلّ شیء فکلّ شیء مقهور دون قدرته، ذلیل تحت عزّته» (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰ش، ۷، ۱۱۸). غالب قاهر بر هر چیز و همه چیز ذلیل تحت عزت اوست. معنای ظاهری که در مقابل معنای باطن، به تعبیر اول باشد کاملاً روشن است. اما ظاهری که در برابر باطن به معنای دوم باشد، این است که بر ظاهر اشیا اطلاع دارد و باطن آن‌ها را نمی‌داند. بدین معناست که گفته می‌شود، فلان شخص مرد ظاهرین است و یا ظاهری است (بحرانی، ۱۳۷۵ش، ۲، ۳۷۴).

لفظ غیر دوم «کُلُّ ظَاهِرٍ غَیْرُهُ غَیْرُ بَاطِنٍ» که در اکثر نسخ مرفوع بوده، صفت برای کل است؛ اما در بعضی نسخ به صورت اعراب نصب به کار رفته که یا در جایگاه استثناء و یا حال واقع می‌شود (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰ش، ۵، ۴).

هم‌چنین در این قسمت خطبه، تحلیلی در ساختار ادبی صورت نگرفته بود اما در باب کلّ عزیز غیره ذکر شده که در صورت مرفوع بودن غیر، صفت برای کل است و نیز می‌توان آن را مجرور خوانده و صفت «عزیز» در نظر گرفت و در صورت منصوب بودن نیز می‌تواند از ادوات استثناء باشد؛ چرا که در این صورت خود، اعراب مستثنی را می‌گیرد؛ که نظر مختار به نحو سیاق جمله ماقبل می‌توان در باب تشابه بر این قسم خطبه نیز «کُلُّ ظَاهِرٍ غَیْرُهُ غَیْرُ بَاطِنٍ» تعلیل نمود.



۳. ترجمه

..... جز او، هر آشکاری در نهان نیست و جز او، هر نهانی آشکار نباشد (ترجمه آیتی، ۱۳۷۸ش، ذیل خطبه ۶۴).

... و هر آشکاری جز او غیر پنهان، و هر پنهانی جز او غیر ظاهر است (ترجمه

انصاریان، ۱۳۸۶ش، ذیل خطبه ۶۴، ۱۵۰).

.... هر ظاهری غیر از او پنهان، و هر پنهانی جز او آشکار است (ترجمه دشتی، ۱۳۷۹ش، ذیل خطبه ۶۵، ۱۱۵).

.... و هر آشکاری جز او در پنهان نیست، و جز او هر چه در باطن است عیان نیست (شهیدی، ۱۳۷۸ش، ذیل خطبه ۶۵، ۴۶۴).

.... جز خداوند، هر چه آشکار باشد دیگر پنهان نیست و هر چه پنهان باشد دیگر آشکار نیست (محمدی ری شهری، ۱۳۸۹ش، ۷، ۲۶۷).

.... و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست (پس او هم آشکار و هم پنهان است: آشکار است از جهت این که از روی آثار و علامات بر هیچ کس پنهان نیست، و پنهان است از جهت این که محال است و نمی شود کنه ذاتش را درک نمود (فیض السلام، ۱۳۷۹ش، خطبه ۶۴).

.... هر باطنی غیر از او به جز ظاهر نیست (زیرا هر چیزی که از دیده پوشیده ماند، در خاطره‌ها نقش نمی گیرد؛ غیر از خداوند متعال که به صفات کمال و جمال موصوف است) (شریف رضی، ۱۳۶۴، ۱۲۵).

.... هر موجودی آشکار جز او، غیر باطن است و هر موجود باطنی غیر از او، غیر ظاهر است (جعفری، ۱۳۸۰، ۱۷۳).

.... و هر آشکاری غیر او پنهان است و هر پنهانی غیر او آشکار (مکارم شیرازی، ۱۳۷ش، ۱۲۷).

.... هر ظاهری غیر از او پنهان و هر پنهانی جز او آشکار است (مغنیه، ۱۳۸۷ش، ۲، ۵۰).

در ترجمه‌های فوق، موردی که موجب قصور و اشتباه در فهم مطلب گردد، یافت نشد و همگی اذعان به این امر دارند که هر باطنی جز خداوند غیر ظاهر است و هر ظاهری جز او غیر باطن است.

۴. شروع نهج البلاغه

۴-۱. شرح پیام امیرالمومنین (مکارم شیرازی)

در بحث صفات خدا توجه به این نکته بسیار لازم است و غفلت از آن مایه گمراهی است که صفات جمال و جلال او، هیچ شباهتی به صفات مخلوقات ندارد، به همین دلیل هنگامی که وارد بحث صفات خدا می‌شویم با شگفتی‌هایی روبه‌رو می‌گردیم؛ از جمله این که صفاتی که در عالم مخلوقات باهم متضادند در آن‌جا در کنار یکدیگر قرار دارند. مثلاً در جهان مخلوقات چیزی که اول است آخر نیست و چیزی که آخر است اول نیست؛ و چیزی که ظاهر است باطن نیست و چیزی که باطن است ظاهر نیست؛ ولی در ذات پاک خداوند، اول و آخر و ظاهر و باطن جمع است. گذشته از این، در جهان مخلوقات، صفات به تدریج یکی پس از دیگری ظاهر می‌شود و تکامل می‌یابد و شکل می‌گیرد ولی در صفات خداوند، نه سیر تدریجی دیده می‌شود و نه مقدم و مؤخر بودن! در نخستین جمله‌های این خطبه، به همین حقیقت اشاره شده است. می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ وصفی از او، بر وصف دیگرش پیشی نگرفته است (تا بتوان گفت): پیش از آن‌که آخر باشد اول بوده است و قبل از آن‌که باطن باشد ظاهر بوده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش، ۳، ۶۷-۶۸).

در نهمین و دهمین توصیف می‌فرماید: «هر آشکاری غیر او پنهان است و هر پنهانی غیر او آشکار نیست». (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش، ۳، ۶۹-۷۰).

این توصیف‌ها در ذات خداوند و درباره دیگران، در حقیقت از همان ویژگی نامحدود بودن و محدود بودن سرچشمه می‌گیرد؛ از آن‌جا که ذات پاکش نامتناهی است، آثار او سرتاسر هستی را فرا گرفته و ظهور مطلق و بی قید و شرط، در همه جا و هر زمان از آن اوست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش، ۳، ۶۷-۶۸).

اضافه بر این اگر چیزی ظهوری دارد - هر چند ظهور نسبی و محدود - آن هم به برکت وجود پروردگار است، و گرنه ممکنات در ذات خود، به طور کلی تاریک و ناپیدایند.

این‌که در بخش دوم این توصیف، می‌فرماید: «هر پنهانی جز او آشکار نیست» اشاره به این حقیقت است که در عین پنهان بودنِ کنه ذاتِ خداوند از همه موجودات، و خارج بودن از دسترسِ عقولِ تمام انسان‌ها - حتی اولیاء و انبیاء - آثار او همه جا را گرفته و در عین پنهانی، آشکار است؛ در حالی که موجودات دیگر اگر پنهان باشند، آشکار نیستند و اگر آشکار باشند، پنهان نیستند. مثلاً انسانی که مستور و در حجاب است، برهنه نیست و آن کس که آشکار است، مستور و در حجاب نیست؛ ولی خداوند با این‌که ذاتش کاملاً مستور است، وجودش کاملاً آشکار است و در عین پنهانی، ظاهر است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ش، ۳، ۷۸-۷۹).

تحلیل فقه الحدیثی: با توجه به نگارش این شرح می‌توان به نگاه ادبی شرح و توجه ایشان به کلام حضرت به شیوه اجتهادی در فهم مفردات و ترکیبات و هم‌چنین استفاده از قرائنی مانند تضمین‌ها (آیه، مثل، روایات) و خانواده حدیث بهره برد که تحلیل و متن آن‌را می‌توان صحیح دانست.

۴-۲. شرح فی ضلال نهج البلاغه (مغنیه)

«و کلّ ظاهر غیره غیر باطن» این جمله به شیوه دیگری نیز نقل شده است: «و کلّ ظاهر غیره باطن» به نظر می‌رسد که جمله نخست درست باشد و معنا چنین است: ذات هر موجود دیگری را می‌توانیم دریابیم و به نحوی آن را تصوّر کنیم؛ چه مانند سنگ و درخت از نوع اجسام باشد و چه مانند عقل و علم، جسمانی نباشد. پدیده‌های جسمانی یا ذاتشان قابل درک هستند و یا یکی از آثار وجودی‌شان از راه حس قابل درک است و پدیده‌های غیرجسمانی نیز از طریق آثار و نشانه‌هایشان، شناختنی هستند. برای نمونه، کتاب از دانش‌نگارنده آن پرده برمی‌دارد؛ زیرا پیوندی بین نویسنده و نوشته وجود دارد. این موضوع، درباره خدا درست نیست؛ زیرا آفریده‌ها و آثارش (مغنیه، ۱۳۸۷ش، ۲، ۵۴) بازتابی از ذاتش نیستند و نهایت دانش و قدرتش را نشان نمی‌دهند. این آثار هر چند بزرگ باشند، هرگز شباهتی با پدیدآورنده‌شان ندارند. در عین حال، آثار خداوند گویای دانش و قدرت و حکمت

و اراده او هستند. پس می توان گفت که عقل گرچه، امکان شناخت اجمالی خدا را دارد، اما تصور ذات او برایش ناممکن است. «و کُلُّ باطن غیره غیر ظاهر» گرچه وجود خداوند، همانند عقل پنهان است و از راه آثارش شناخته می شود؛ لیکن ظهور خداوند برخلاف عقل آشکار و روشن است. از این روی، آثار عقل تنها در برخی از اشیا دیده می شود و آثار خداوند در همه چیز دیدنی است: «در هر چیزی نشانه ای بر یگانگی او است» (مغنیه، ۱۳۸۷ ش، ۲، ۵۵-۵۶؛ نک: المجازات النبویه، ۲۲۱؛ دلائل الإمامه، ۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴۱۲، ۶).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان با قیاس بین نسخ مختلف و معناشناسی مفردات کلام سعی بر نسخه شناسی و تحلیل معنای صحیح این قسمت خطبه را دارند که موفق بر این امر نیز شدند.

۳-۴. شرح ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)

و هر موجودی آشکار غیر از او غیر باطن است و هر موجود باطنی غیر از او غیر ظاهر است. قطعا به معنای آغاز و پایان که در اجسام و جسمانیات و زمان و زمانیات به کار می روند، نیست؛ چنان که واحد بودن خدا که در مواردی از آیات قرآنی (حدید، آیه ۳) آمده است، به معنای واحد عدد و معدودی نیست. بلکه چنان که در دعای عدیله اشاره شده است:

«وجوده قبل القبل فی ازل الازال و بقاءه بعد البعد من غیر انتقال و لا زوال» وجود اقدس ربوبی پیش از پیش در ما فوق زمان و هرگونه امتداد در ازل آزال و بقاء او بعد از بعدها است، بدون انتقال از حالی به حالی و بدون زوال و فنا، می باشد و بدان جهت که خداوند در مسیر دگرگونی حالات نیست، لذا ظهور وجود خداوندی سبقت به باطنی بودن آن نیز ندارد، زیرا کمال مطلق در ذات خداوندی دلالت واضح به این مطلب دارد که عروض اندک تغیر به آن ذات اقدس امکان ناپذیر است.

بدیهی است که خفا و پنهانی در برابر آشکار و پیدائی است. (این دو مفهوم متضایفین می باشند). بنابراین معنای این که خداوند نخست یک کنز مخفی بوده است،

چنین می‌شود که واقعیاتی آشکار بوده و خداوند از آن واقعیات پنهان بوده است! پس آن واقعیات ارتباطی با وجود خداوندی نداشته‌اند! هم‌چنین مقایسه عرش با خدا درست شبیه به مقایسه کائنات با خدا است که قطعاً غلط است و عرش عالم هستی مانند جوهر و بنیاد آن بوده و امری است ممکن و حادث. بنابر این اعتقاد به خفای نخستین خداوندی به اضافه این‌که واقعیاتی را با وجود خداوندی فرض می‌کند که آشکار بوده‌اند و خدا از آن‌ها مخفی بوده است؛ و ظهور آن وجود اقدس با خلقت کائنات دارای درک شروع شده است! در نتیجه باطن بودن خداوندی بر ظهور او سبقت داشته است! (جعفری، ۱۳۸۶، ۱۱، ۶۰-۶۷).

با توجه به خطبه ۶۵ از امیرالمومنین (علیه‌السلام) و از مباحث گذشته می‌توان دریافت که تعیین خاص هر موجودی نمی‌تواند در عین تحقق آن تعیین، تشخیص دیگری را بپذیرد، پس حقیقتی که با ظاهر- بودن متعین است، نمی‌تواند در همان حال از تعیین باطن بودن نیز برخوردار باشد، و بالعکس. البته این شرط احتیاج به گفتگو ندارد که عدم اجتماع دو تعیین متضاد، با نظر به وحدت‌های مقرر در منطق است و با اختلال به یکی از این وحدت‌ها ظاهر و باطن نیز متغیر می‌گردد (جعفری، ۱۳۸۶، ۱۱، ۶۹).

این مسئله درباره‌ی خداوند جریان ندارد، زیر آن ذات اقدس تکثیری از ناحیه‌ی تکثر موجودیت و ابعاد ندارد که تعیین هر یک از آن‌ها موجب نفی تعیین دیگری شود مگر از دیدگاه ما و شرایط ذهنی خاصی که در ما بوجود می‌آید (جعفری، ۱۳۸۶، ۱۱، ۷۰).

تحلیل فقه‌الحدیثی: شیوه علامه در بررسی این قسمت خطبه استفاده از سبک ادبی در شناساندن زیبایی‌های مفهومی متن و استفاده از انواع قرینه‌ها از جمله تضمین‌ها (آیه، مثل، شعر) و تحلیل‌های فلسفی و منطقی ایشان بر فهم معنا دانست که منجر به استعمال صحیح متن نیز گشته است.

۴-۴. شرح نهج البلاغه (ابن میثم بحرانی)

قوله (علیه السلام): «و کلّ ظاهر غیره باطن و...» جز او هر پیدایی پنهان است و هر پنهانی پیدا نیست؛ (زیرا هیچ شیئی مثلا خورشید در عین پیدا بودن نمی‌تواند پنهان باشد، ولی خداوند دارای دو صفت متضادّ پیدا و نپنهان با هم است، پیداست از طریق علائم و نشانه‌ها، پنهان است از جهت کمال بودن این که عقل‌ها به کنه ذاتش برسند (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۶۱-۳۶۲).

در توضیح این کلام حضرت «و کلّ ظاهر غیره باطن» می‌گوییم ظهور اشیا عبارت از این است که به طور روشنی برای حسّ یا عقل آشکار باشند. معنای مقابل این واژه «باطن» می‌باشد که به معنی پوشیده ماندن شیء از حسّ یا عقل است. خداوند از جسمانیّت و لواحق آن پاک و منزّه است. پس نتیجه این می‌شود که از درک حواسّ نیز به دور است (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۲). در جای خود با برهان عقلی ثابت شده است که حق تعالی از هر نوع ترکیب خارجی یا عقلی منزّه و پاک می‌باشد. لازمه‌اش این است که ذات مقدّسش از آگاهی خرد و عقول به دور باشد.

با توضیح فوق روشن شد که خداوند با اشیا در این نوع ظهور شرکت ندارد، ولی چون خود را به ظهور توصیف کرده است، ناگزیر ظهور خداوند به معنای حضور وجودش در جزئیات آثارش می‌باشد. چنان که خود فرموده است: «سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۳).

به ترتیب اول درجه فکر، اندیشه و استدلال، دوم مرتبه حدس و گمان، سوم مرتبه استدلال از ذات حق به ذات حق، نه از امور دیگر بر ذات حق و چهارم فنا و نیست شدن در دریای بیکران عزّت حق می‌باشد، که اعتبار وحدت مطلق هر پیرایه‌ای را از جمال و جلال خداوند دور می‌سازد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۲، ۳۷۳).

با توجه به توضیحی که برای معنای ظهور داده شد، برای هیچ یک از ممکنات چنین ظهوری میسر نیست، زیرا هر چند بعضی از اشیا در عقل و حسّ برخی افراد آشکار و ظاهرند ولی چنین نیست که همین اشیا برای تمام افرادی که حسّ و عقل دارند آشکار و روشن باشند. بلکه آنان که از این اشیا خاصّ بی اطلاعند به مراتب

بیشتر از آگاهان به این اشیا هستند. بنابراین می‌توان گفت: هر چیز آشکاری جز وجود حق تعالی به نسبت ظهور و آشکار بودن خداوند باطن و پوشیده است. تنها اوست که برای هر چیزی و در هر چیزی آشکار و متجلی است؛ زیرا او مبدأ و مرجع همه چیز است و بس.

قوله (علیه السلام): «و کُلُّ باطن غیره فهو ظاهر (فهو غیر ظاهر)»؛ هر باطنی جز خداوند آشکار است. با توضیحی که قبلاً داده شد معنای ظهور و بطون ممکنات روشن گردید و نیز دانسته شد که باطن بودن خداوند به دو معناست: اول؛ آن‌که، دریافت ذات مقدس حق بر خردها پوشیده است. دوم؛ آن‌که ذات او در همه چیز نفوذ دارد و باطن تمام امور نهفته، بر او معلوم و آشکار است.

معنای ظاهری که در مقابل معنای باطن، به تعبیر اول باشد کاملاً روشن است. اما ظاهری که در برابر باطن به معنای دوم باشد، این است که بر ظاهر اشیا اطلاع دارد و باطن آن‌ها را نمی‌داند. بدین معناست که گفته می‌شود، فلان شخص مرد ظاهرین است و یا ظاهری است (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ش، ۲، ۳۷۴).

پس از شرح دادن معنای ظاهر و باطن می‌گوییم هر باطنی چه منظور از بطون خفا باشد و چه نفوذ دانش در درون اشیا، در مقایسه با خداوند متعال، ظهوری است که در مقابل باطن قرار دارد. ظاهر را در برابر باطن به معنای اول یا دوم بگیریم فرق نمی‌کند، زیرا هر ممکنی هر چند بر بعضی افراد پوشیده باشد، بر دیگران پوشیده نیست. بر فرض که بر تمام انسان‌ها پوشیده باشد، در علم خداوند قطعاً ظاهر و آشکار است و هر باطنی جز ذات حق، در مقایسه با خداوند ظاهر است. این ظاهر به معنای اول بود، اما اگر ظاهر را به معنای دوم بگیریم، توضیحش این است که هر دانشمندی هر چند مقام علم و دانشش بالا باشد، بر بعضی از امور احاطه ندارد و از درک آن‌ها درمانده است ولی از احاطه علمی خداوند متعال، متقال ذره‌ای در زمین و آسمان کوچک و بزرگ، پوشیده نیست. همه چیز در مقایسه با علم خداوند ظاهر و آشکار است، و باطنی در مقابل دانش حق تعالی متصور نیست. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ش، ۲، ۳۷۴-۳۷۵).

ابن میثم اذعان می‌نماید که در بعضی از خطبه‌های نهج‌البلاغه عبارت حضرت چنین نقل شده است: «کلّ ظاهر غیره غیر باطن و کلّ باطن غیره غیر ظاهر»؛ هر ظاهری جز خدا باطن به حساب نمی‌آید و هر باطنی جز او ظاهر محسوب نمی‌شود. هم‌چنین در معنای تفصیلی جمله گفته است:

«هر ممکنی از ممکنات، اگر برای حسّ و عقل روشن و آشکار باشد، به آن باطن گفته نمی‌شود؛ مانند خورشید و اگر بر حسّ و عقل پوشیده باشد، به ظاهر و آشکار بودن متّصف نمی‌گردد. تنها خداوند است که در عین ظهور نهفته است، هم مخفی است و هم آشکار و هم ظاهر است و هم باطن. به نظر من در صحت این نسخه بدل، تردید است. چه این که قبلاً ثابت کردیم، خداوند متعال، به دو اعتبار، ظاهر و آشکار و باطنی و مخفی است» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ش، ۲، ۳۷۵).

به لحاظی بعضی از ممکنات هم، چنین هستند. به عنوان مثل هر عاقلی به ضرورت، وجود زمان را می‌داند هر چند حقیقت آن بر حکما پوشیده مانده است به همین دلیل دانشمندان درباره حقیقت زمان اختلاف نظر دارند. بنا بر این چنین نیست که هر ظاهری جز خداوند غیر باطن باشد، و یا هر باطنی جز او غیر ظاهر باشد؛ پس نسخه بدلی که ذکر شد از نظر معنی صحیح به نظر نمی‌رسد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ش، ۲، ۳۷۵).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان با تحلیل مدقانه در نقش مفردات و واژه‌شناسی و بهره از قرآنی همچون تضمین‌ها و بررسی اختلاف نسخ در نسخه‌شناسی خود و بیان چگونگی اسباب ورود حدیث از حیث منطق دانشمندان و عالمان بر تأکید فرمایش خود بهره برده‌اند و با این وجود این قسم خطبه را به صورت ناصحیح استعمال نمودند.

۴-۵. شرح منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خویی)

از بیانات ایشان می‌توان فهمید که آنچه از ممکنات ظاهر است؛ متصف به باطن نمی‌شود و مانند خورشید و ماه که در عین پیدایی نمی‌تواند پنهان باشد. اما وقتی

سخن از خدای حی و عظیم‌الشان می‌شود؛ او در عین حال متصف به دو صفت هم پیدا و هم پنهان است. زیرا کمال ظهور او باطن است و در نهایت باطن هم ظاهر است (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰ش، ۵، ۳-۲).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان با واژه‌شناسی و فهم مفردات به تحلیل مضمونی کلام حضرت و استفاده از فن تضمین از نوع مَثَل، این قسم خطبه را از متن صحیح به خوبی شرح دادند.

۴-۶. شرح نهج البلاغه (لاهیجی)

کل ظاهر غیره غیر باطن؛ یعنی هر ظاهر و معلوم بر غیر غیر از خدا غیر باطن و غیر مجهول است زیرا که به کُنه مفهوم و معلوم است. به خلاف خدا احدی نیست به کُنه حقیقت از شدت ظهور و هیچ‌کس راه علم به او ندارد الا ذاتش و کل باطن غیره غیر ظاهر یعنی هر غیر ظاهر و مجهول بر غیر غیر از خدا غیر ظاهر است بنفسه و بذاته بلکه بذاته مجهول است و بی‌ایجاد و اظهار خدا او را جلوه ظهور نتواند بود و در ظلمت عدم و خفا باقی باشد چه در خارج و چه در ذهن به خلاف خدای (تعالی) که بذاته ظاهر و از شدت ظهور محجوب و مخفی است و باطن است در عین ظهور فی ذاته بذاته لذاته و ظاهر است از برای غیر (نواب لاهیجی، بی‌تا، ۶۸-۶۹).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان با استفاده از شیوه اجتهادی در فهم مفردات و به کمک فهم فلسفی و منطقی این قسم را تحلیل نمودند که طبق متن صحیح هم شیوه اجتهادی را به درستی طی نمودند.

۴-۷. شرح ابن ابی الحدید

هر ظاهری غیر از او، باطن نیست؛ چون خورشید و ماه و رنگ‌های ظاهر غیر از آن دو، توسط نیروی عقلی درک نمی‌شوند؛ بلکه با حواس ظاهری درک می‌گردند؛ و اما خدای سبحان از وجود خورشید روشن‌تر است؛ ولی آن ظهور را نمی‌توان با قوای حاسه ظاهری درک کرد؛ بلکه وجود او به امر دیگری درک می‌شود که یا در

باطن همين جسد مخفی است يا جداست و نه در اين جسد و نه در جهت ديگری جز جهت اين جسد می باشد (ابن أبي الحديد، ۱۴۰۴ ق، ۱۵۷).

اما بر تفسیر دوم، از آنجا که هر پادشاهی بر رعیت خویش یا بر دشمنانش غالب و قاهر است، ولی باطن آنان را نمی داند و از اسرارشان اطلاع ندارد؛ ولی باری تعالی این گونه نیست (علاوه بر غلبه بر غیر خود، باطن اسرار همه را نیز می داند) (ابن ابی الحديد، ۱۳۸۹ ش، ۵، ۱۷۲).

تحليل فقه الحدیثی: ابن ابی الحديد با توجه به فن بلاغتی که داشته؛ این قسم خطبه را نیز با توجه به واکاوی در فهم مفردات و استفاده از گردآوری قرینه ها از جمله فن تضمین به خصوص استفاده از مثل شرح داده است که طبق متن صحیح این تحلیل صورت گرفته بود.

۴-۸. بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه (شوشتری)

طبق نظر ایشان نمایان بودن خدا از آن جهت نیست که روی چیزها برآمده و سوار شده و بر آن ها نشسته و بر فراز کنگره آن برآمده باشد، بلکه به سبب چیرگی، تسلط و تواناییش بر چیزهاست؛ مانند کسی که گوید: «بر دشمنانم نمایان شدم و خدا مرا بر دشمنم نمایان ساخت» که این نمایان از پیروزی و غلبه خبر می دهد. هم چنین است نمایان شدن خداوند بر چیزها. معنای دیگر این است که برای کسی که او را بخواهد، نمایان و آشکار است و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست تدبیرگر هر چیز که آفریده است، پس کدام آشکاری از خداوند فرخنده و فرازمند نمایان تر و روشن تر است؛ زیرا هر سو که بنگری، ساخته او موجود است و (حتی) در وجود خودت از آثار او به حد کافی وجود دارد؛ ولی نمایان و آشکار بودن ما آن است که خود شخص آشکار و اندازه اش معین باشد، پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم. (شوشتری، ۱۳۷۶ ش، ۱، ۱۷۵).

اما نهان بودن به معنای درون چیزها بودن نیست که به درون آن ها رود، بلکه به این معناست که علم و نگه داری و تدبیرش به درون چیزها راه دارد؛ چنان که کسی گوید:

ابطنته؛ یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانی او را فهمیدم (کلینی، ۱۳۸۷ش، ۱، ۲۶۵). هم‌چنین با رجوع به کتاب توحید شیخ صدوق که علامه شوشتری (به نقل از شوشتری، ۱۳۷۶ش، ۱، ۱۷۷، أخرجه الصدوق فی التوحید، ۶۲، ح ۱۸ ضمن حدیث طویل و أخرجه أيضا الكلینی فی الکافی ۱، ۱۳۷، ح ۳، لکن لیس فی حدیث الکافی هذه القطعة). نیز از آن بر تأکید فرمایش خود بهره جستند دریافتیم:

باطن یعنی این که او از گمان‌ها (و خیال‌ها) مخفی می‌باشد. بنابراین او درون است بدون این که مسلطی بر او تسلط داشته باشد، زیرا او بر اندیشه سبقت دارد. یعنی از خیال پنهان است و بر دانسته‌ها مقدم می‌باشد، بنابراین دانسته‌ها بر او تسلط ندارد و بر ذهن‌ها مقدم است، و او را درک نکرده‌اند و چشم نسبت به او ناتوان و نمی‌توانند درک کنند. پس او درون هر درونی و پوشیده هر پوشیده‌ای است. به ذات خود پوشیده و به آیاتش آشکار و پیروز می‌باشد. پس او پنهان بدون پوشش و آشکار، بدون نزدیکی است. معنای دوم این است که او آگاه هرچیز است، یعنی آگاه و بینا به آن چه که مخفی می‌کند و یا آشکار می‌سازند و به هرچه منتشر ساخته و آفریده می‌گردد، می‌باشد. ویژگی شخص در مورد خویشانش است که در هر حادثه‌ای در کارشان دخالت می‌کند و یا آنان دخالت می‌کنند، به این معنا که خداوند دانا به اسرار آنان است نه آن که خداوند در چیزی مخفی می‌شود که آن چیز او را می‌پوشاند. (ابن بابویه، ۱۳۸۸ش، ۱، ۲۸۷؛ به نقل از شوشتری، ۱۳۷۶ش، ۱، ۱۷۸، أخرجه الكلینی فی الکافی ۱، ۱۱۶، ح ۷ و الصدوق فی التوحید، ۱۹۳، ح ۷ و رواه الطبرسی فی الاحتجاج ۲، ۴۴۲).

تحلیل فقه الحدیثی: ایشان در پژوهشی ژرف نگرانه، با استفاده از گردآوری قرائنی همچون تعلیل امام و انواع تضمین‌ها (آیات و روایات)؛ تشکیل خانواده حدیثی این خطبه و تعیین سبب صدور و فهم مفردات و استفاده از شیوه‌های بازیابی متن مانند نسخه‌شناسی همیشه سعی کردند مطمئن‌ترین نقل‌ها را بیابند که این نقل ایشان نیز صحیح بود.

۹-۴. تسنیم (جوادی آملی)

اگر چیزی حضور و غیابی محدود داشت، غیاب و حضورش در برابر یکدیگر است، اما خدایی که حضور و غیبی نامحدود دارد، غیب و حضورش عین یکدیگر است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: هر باطنی جز خداوند غیر ظاهر است و هر ظاهری جز او غیر باطن: «كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرِ بَاطِنٍ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرِ ظَاهِرٍ». غیر خدا ظهورش در مقابل بطون و بطونش در برابر ظهور است، اما ذات اقدس خداوند ظهورش عین بطون و بطونش عین ظهور است؛ زیرا ظهور و بطون غیر خدا محدود است و می تواند از یکدیگر جدا باشد، ولی ظهور و بطون خدا که نامحدود است عین یکدیگر است. خدای سبحان از شدت نورانیت محبوب است و این محبوب بودن به ضعف باصره شاهد برمی گردد، نه غیبت مشهود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۲، ۱۶۵).

برخی آیات قرآن نیز غیبت را از خداوند نفی می کند و به نحو التزام حضور او را می فهماند؛ مانند: «... وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ» (اعراف، ۷).

حاصل این که، پرهیزکاران به همه مصادیق غیب (خدای سبحان، وحی و نبوت، فرشتگان، قیامت و بهشت و جهنم) ایمان دارند: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمِنٌ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكِتَابِهِ وَرُسُلِهِ» (بقره، ۲۸۵) و اما مشرکان گرچه خدای سبحان را خالق آسمانها و زمین می دانستند: «وَلئن سألْتهم من خلق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ ليقولنَّ اللهُ»، ولی در ربوبیت و عبادت خدا شرک می ورزیدند و دیگر مصادیق غیب، مانند رسالت بشر و زندگی پس از مرگ را منکر بودند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۲، ۱۶۶).

تحلیل فقه الحدیثی:

ایشان تعلیل فرمایش فلسفی - اعتقادی خود را به این قسمت خطبه معطوف نموده و در ادامه از قرائنی همچون تضمینها به خصوص آیات برای فهم مفردات حقیقی کلمات استفاده می نمایند. البته با توجه به استاد صحیح ایشان به نوشتار صحیح متن ذکر شده از نهج البلاغه می توان مطلب ایشان را نیز مستند بر تحلیل از شرح صحیح دانست که نام آن ذکر نشده بود.

۴-۱۰. مصادر نهج البلاغه و آسانیده (حسینی)

مرحوم عبدالزهره حسینی در کتاب ارزشمند مصادر نهج البلاغه و آسانیده تصریح می‌کند: به نقل آمدی این خطبه، در غرر الحکم، ص ۲۳۸ روایت شده مانند: «کل عزیز غیر الله سبحانه ذلیل» و «کل قوی غیر الله سبحانه ضعیف» و «کل مالک غیر الله سبحانه مملوک» و «هكذا تراه جاء بلفظ الجلالة ظاهرا في كل» (حسینی خطیب، ۱۳۶۷ ش، ۴۷).
تحلیل فقه الحدیثی: بیانات ایشان نشانگر بهره از قرائن متعدد و سعی بر تطابق مضمونی و مفهومی منابع ذکر شده توسط ایشان با خطبه مذکور در نهج البلاغه است اما نه در عین حال عیناً همان فراز باشد.

۴-۱۱. حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه

ایشان در معنای خطبه می‌فرماید: آنچه که حس می‌شود، بدون این که مانعی در برابر آن باشد؛ زنده درک کننده بر سلامت؛ پس آن آشکار است.
اما نپنهان بودن به معنای درون چیزها بودن نیست که به درون آن‌ها رود، بلکه به این معناست که علم و نگه‌داری و تدبیرش به درون چیزها راه دارد؛ چنان که کسی گوید: ابطنته؛ یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانی او را فهمیدم (حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، ۱، ۳۳۴-۳۳۵؛ ر.ک: کلینی، ۱۳۸۷ ش، ۱، ۲۶۵).
تحلیل فقه الحدیثی: ایشان ابتدا توجه به فهم مفردات نموده، سپس در فهم ترکیبات اشاره به مجاز بودن بخشی از خطبه کرده و سپس با استفاده از قرائن، موضوع را تبیین نمودند که منجر به صحت متن و معنا شده است.

۴-۱۲. شرح الحیاء

دیگر چیزها و حقیقت‌ها اگر پنهانند، پنهانند و اگر آشکارند آشکار و این تنها خدا است که آشکار پنهان است و پنهان آشکار، در عین پنهانی آشکار است و در عین آشکاری پنهان، «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید، ۳) (حکیمی، بی تا، ۱، ۷۱۳).

تحليل فقه الحديثی: ایشان توجه به قرينه تضمین (آیه) در شرح این قسمت خطبه نموده‌اند که باعث درستی کلامشان شده است.

۵. خانواده حدیث

منظور از خانواده حدیثی؛ احادیث ناظر به یک موضوع، که در بسیاری از موارد به یکدیگر نیز ناظراند. اجزای موضوع و مفهوم ارائه شده توسط امامان را که در واقع یک امر واحد بوده و در نقل راویان تکه تکه شده است؛ در کنار هم می‌نشیند و به آن‌ها جان می‌بخشد (مسعودی، ۱۳۸۴، ۱۵۱). از این رو احادیثی که راجع به باطن و ظاهر از صفات کمالیه الهی است، مورد تدقیق قرار دادیم:

– الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ بَاطِنٍ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ ظَاهِرٍ (در ترجمه‌های فوق به معنای آن اشاره کردیم) (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۴، ۳۰۵، ج ۴ ص ۳۰۸، ح ۳۷).

– كُلُّ بَاطِنٍ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّتْ أَلَاؤُهُ ظَاهِرٌ؛ هر درونی در پیشگاه خدایی که نعمت‌هایش والاست، آشکار و ظاهر است. (آمدی، ۱۳۷۸، ۱، ۹۰).

– قَدْ أَحَاطَ عِلْمُ اللَّهِ سَبْحَانَهُ بِالْبَوَاطِنِ، وَ أَحْصَى الظَّوَاهِرَ؛ به راستی که علم خدای سبحان باطن‌ها و نهان‌ها را فرا گرفته و برون‌ها را شماره کرده است (آمدی، ۱۳۷۸، ۱، ۹۸).

– لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنٍ عَلِيٍّ مِثَالِهِ، فَمَنْ طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَ مَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ خَبِثَ بَاطِنُهُ؛ هر ظاهری را باطنی است همانند آن و از این رو کسی که ظاهرش پاک شد درونش نیز پاک باشد، و کسی که ظاهرش ناپاک بود درونش نیز ناپاک باشد (آمدی، ۱۳۷۸، ۱، ۱۶۵).

– الامام علی (علیه السلام) – فِي تَمَجِيدِ اللَّهِ – : الظَّاهِرُ بِعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ لِلنَّاطِرِينَ، وَ الْبَاطِنُ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنِ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ؛ در تمجید خداوند عزوجل: به وسیله تدبیرهای شگفتش، برای بینندگان آشکار است و به خاطر شکوه عزت‌ش، از اندیشه

- تخیل کنندگان نهران است (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳، بحار الأنوار، ۴، ۳۱۹، ح ۴۵).
- عنه (علیه السلام): **الظَّاهِرُ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنُ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ**؛ او، آشکاری است که چیزی بالاتر از او نیست. نهران است و چیزی نهران تر از او نیست (خطبه ۹۶).
- عنه (علیه السلام): **هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ**؛ با قدرت و بزرگی خود، بر آفریده‌ها اقتدار دارد و قدرت او پدیدار است، و با علم و معرفتی که دارد، به درون آن‌ها آگاه است (خطبه ۱۸۶؛ الاحتجاج، ۱، ۴۷۸، ح ۱۱۶؛ بحار الأنوار، ۷۷، ۳۱۳، ح ۱۴)
- عنه (علیه السلام): **الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ: «مِمَّ»، وَالْبَاطِنُ لَا يُقَالُ: «فِيمَ»**؛ آشکاری است که گفته نمی‌شود: «از چه چیز است؟»، و نهانی است که گفته نمی‌شود: «در چه چیز است؟» (خطبه ۱۶).
- عنه (علیه السلام): **الَّذِي بَطَّنَ مِنْ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ**؛ هموست که علمش در باطن امور، نفوذ دارد و از علامت‌های تدبیری که در آفریدگان او دیده می‌شود، برای خردها آشکار است. (الكافی، ۱، ۱۴۱، ح ۷؛ التوحید، ۳۱، ح ۱ کلاهما عن الحارث الأعور؛ بحار الأنوار، ۴، ۲۶۵، ح ۱۴).
- هموست که علمش در باطن امور، نفوذ دارد و از علامت‌های تدبیری که در آفریدگان او دیده می‌شود، برای خردها آشکار است.
- عنه (علیه السلام): **الظَّاهِرُ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ**؛ با دلیل‌های روشن خود، بر دل‌های ایشان (بندگان) آشکار است (خطبه ۱۰۸).
- عنه (علیه السلام): **الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِالْقَهْرِ لَهُ**؛ با چیرگی بر همه چیز، بر همه چیز آشکار است (الكافی، ۱، ۱۴۲، ح ۷؛ التوحید، ص ۳۳، ح ۱ کلاهما عن الحارث الأعور؛ بحار الأنوار، ۴، ۲۶۶، ح ۱۴).
- عنه (علیه السلام): **الظَّاهِرُ لَا بِرُؤْيَاهُ، وَالْبَاطِنُ لَا بِلَطَافَتِهِ**؛ آشکار است، نه با دیده شدن، و نهران است، نه از روی لطافت (خطبه ۱۵۲).
- عنه (علیه السلام): **بَاطِنٌ لَا بِمُدَاخَلَةٍ، ظَاهِرٌ لَا بِمَزَايِلَةٍ**؛ پنهان است، نه با وارد شدن،

و آشکار است، نه با جدا بود (تحف العقول، ص ۶۳، خطبه ۱).

۶. وحدت سیاق

از سیاق کلام امام علی (علیه السلام) می توان از مفهوم صفات خدا به عنوان امر ثابت این بحث نام برد و در نتیجه متغیرهای آن در تعدادی از نسخه های «نهج البلاغه» جمله بالا به این صورت آمده است: «وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ بَاطِنٌ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ ظَاهِرٌ» و جمعی از شارحان نهج البلاغه اصرار بر این دارند که «غیر» در هر دو جمله (... غیر باطن... غیر ظاهر) یا باید وجود داشته باشد و یا در هر دو حذف شود! حتی بعضی به نقل از آیت الله مکارم شیرازی؛ ادعای قطع و یقین کرده اند که نسخه «صبحی صالح» که در جمله اول، غیر ندارد و در جمله دوم دارد، نادرست است و البته قرینه وحدت سیاق نیز چنین اقتضایی را دارد. ولی همان گونه که در بالا آمد، نمی توان ادعا کرد که این نسخه غلط است و تفسیر قابل توجهی دارد که در مطالب شروح به آن اشاره شده است (ر. ک: مکارم شیرازی، شرح پیام امیرالمومنین، ۳، ۷۹ - ۶۵). زیرا در هر حال غیر خدا ظهورش در مقابل بطون و بطونش در برابر ظهور است، اما ذات اقدس خداوند ظهورش عین بطون و بطونش عین ظهور است.

۷. اختلاف نسخ یا خیانت

در نهج البلاغه در عین این که خداوند متعال با اوصاف کمالیه توصیف شده است، هر گونه صفت "مقارن" و زائد بر ذات نفی شده است. از طرف دیگر، از آن جا که اشاعره طرفدار صفات زائد بر ذات هستند و معتزله هر گونه صفت را نفی می کنند؛ همین امر سبب شده که بعضی بپندارند آنچه در نهج البلاغه در این زمینه آمده است در عصرهای متأخرتر ساخته شده و تحت تأثیر افکار معتزلی بوده است و حال آن که اگر فردی اندیشه شناس باشد می فهمد در نهج البلاغه که صفت نفی می شود، صفت محدود نفی می شود و صفت نامحدود برای ذات نامحدود مستلزم عینیت ذات با صفات است نه انکار صفات آن چنان که (مطهری، ۱۳۷۹ ش، ۱، ۶۹). معتزله پنداشته اند،

و اگر معتزله به چنین اندیشه‌ای رسیده بودند هرگز نفی صفات نکرده و قائل به " نیابت " ذات از صفات نمی‌شدند.

اساساً عقل جزئی، در بسیاری از موارد، تابع و مقلد چیزی بیرون از خویش است و با همه محوریت ظاهری خویش، از آن کانون اثر می‌پذیرد؛ و این چیز یا عقل کل که وحی است (آن‌گونه که در حوزه عمل مؤمنان پایبند به ادیان و شرایع آسمانی مشهود است) یا نفس اماره نوعی (آن‌گونه که در عرصه سیاست و فرهنگ و اقتصاد رسمی غرب پس از رنسانس، و در ظل و ذیل حاکمیت اومانیسم و ایسم‌های برخاسته از آن نظیر سکولاریسم)، جریان دارد.

۸. نتیجه گیری

- با تجمیع نظرات و بررسی‌های صورت گرفته در نسخ فوق درمی‌یابیم:
آن‌چه از ساختار صحیح خطبه برآمد، در کتب نویسندگانی همچون ابن ابی‌الحدید، میلانی، فیض الاسلام، شریف رضی، نواب لاهیجی و کتب بهج‌الصبغه و حدائق‌الحقائق فی شرح نهج‌البلاغه و ترجمه آن در قرن ۵ و ۶ قابل مشاهده بود اما در کتب دیگر نویسندگان همچون مصادر نهج‌البلاغه و اسانیده، دیلمی، ابن میثم بحرانی، سید رضی؛ به نحو دیگری استعمال شده بود که به نظر ما ناصحیح است.
آن‌چنان که در نسخه دکتر صبحی صالح چنین آمده بود: «و کلّ ظاهر غیره باطن» و یقیناً غلط است و جمله صحیح چنین است: «و کلّ ظاهر غیره غیر باطن» که مطابق نسخ دیگر از جمله ابن ابی‌الحدید، عبده، خویی و غیره می‌باشد که البته با توجه به فرمایش آیت الله مکارم شیرازی اشکالی در به کارگیری دو نسخه پیش نخواهد آمد و از این‌رو در اثر استنساخ مکرر و یا سهوالقلم کاتبان دستخوش تصحیف و اختلاف فراوان شده و در نتیجه خیانتی هم در این امر صورت نگرفته است.
از این‌رو می‌توان اذعان داشت:

۱. بسیاری از شارحان و مترجمان نهج‌البلاغه با کمک سیاق کلام توانسته‌اند همان وجه صحیح عبارت را ترجمه و شرح نمایند.

۲. تصحيف در برخی موارد می‌تواند موجب اشکال و اشتباه در متون قدیم شود.
۳. تصحیح بینابین متون در برخی موارد موجب می‌شود، متن در دست تصحیح دقیق‌تر و صحیح‌تر ارائه گردد؛ از این‌رو تأمل در وجوه مختلف و شروح مورد نظر، منجر به بازبینی دقیق‌تر در عبارات به کار رفته در نهج‌البلاغه خواهد بود.

منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، عبد‌الحمید بن هبة الله، (۱۳۸۹ش)، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی، ترجمه: غلامرضا لایقی، کتاب نیستان، تهران.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبد‌الحمید بن هبة الله، (۱۴۰۴ق)، شرح نهج‌البلاغه لابن ابی‌الحدید، مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۸۸ش)، ترجمه کتاب توحید شیخ صدوق، ترجمه علی اکبر میرزایی، علویون، قم.
۴. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، (۱۳۷۵ش)، ترجمه شرح نهج‌البلاغه (ابن میثم)، ترجمه: قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوایی یحیی‌زاده، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
۵. آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۷۸ش)، غرر الحکم و درر الکلم (با شرح و ترجمه فارسی)، هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم.
۶. جعفری تبریزی، محمدتقی، (۱۳۸۱ش)، ترجمه نهج‌البلاغه (علامه جعفری)، محمدحسین شریف‌الرضی، آستان قدس رضوی، مشهد.
۷. _____، (۱۳۸۶ش)، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه (علامه جعفری)، چاپ نهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۸ش)، تسنیم، محقق: علی اسلامی، مرکز نشر اسراء، قم.
۹. حسینی خطیب، عبدالزهراء، (۱۳۶۷ش)، مصادر نهج‌البلاغه و اسانیده، چ چهارم، دارالزهراء، بیروت.
۱۰. حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی، (بی تا)، الحیاء، مترجم: آرام، احمد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۱. دشتی، محمد، (۱۳۷۹ش)، ترجمه نهج‌البلاغه، چاپ هفتم، نشر مشرقین، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۱۲. دیلمی، حسن بن محمد، (۱۴۱۲ق)، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، الشریف الرضی، قم.

۱۳. سيد رضى، أبو الحسن محمد الرضى بن الحسن الموسوى، (بى تا)، نهج البلاغه، محقق: صبحى صالح، دارالكتاب لبنانى.
۱۴. شريف الرضى، محمد بن حسين، (۱۳۶۴ش)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه امير اسماعيلى، نشر ظاهرى، تهران.
۱۵. شريف الرضى، محمد بن حسين، (۱۳۷۸ش)، نهج البلاغه (سخنان، نامه ها و حكمت هاى امير المؤمنين امام على بن ابى طالب (عليه السلام))، ترجمه آيتى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران.
۱۶. شريف الرضى، محمد بن حسين، (۱۳۷۹ش)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتى، مشهور، قم.
۱۷. شريف الرضى، محمد بن حسين، (۱۳۸۶ش)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه حسين انصاريان، پيام آزادى، تهران.
۱۸. شريف الرضى، محمد بن حسين، (۱۳۸۸ش)، نهج البلاغه (سخنان، نامه ها و حكمت هاى امير المؤمنين امام على بن ابى طالب (عليه السلام))، محقق محمد مهدى جعفرى، نشر ذكر، تهران.
۱۹. شهيدى، جعفر، (۱۳۷۸ش)، نهج البلاغه (ترجمه شهيدى)، چاپ چهاردهم، شركت انتشارات علمى فرهنگى، تهران.
۲۰. العروسى الحويزى، عبد على بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، تفسير نور الثقلين، مصحح: رسولى محلاتى، سيد هاشم، اسماعيليان، قم.
۲۱. عياض بن موسى قاضى عياض، (۱۹۷۷ق)، الالماع الى معرفه اصول الروايه و تقييد السماع، چاپ احمد صقر، قاهره.
۲۲. فيض الاسلام، (ش ۱۳۷۹)، ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپ پنجم، انتشارات فيض الاسلام.
۲۳. كلينى، محمد بن يعقوب، (۱۳۸۷ش)، ترجمه اصول كافى، ترجمه صادق حسن زاده، نشر قائم آل محمد (عج)، قم.
۲۴. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، مصحح: جمعى از

- محققان، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
۲۵. محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۸۹ش)، میزان الحکمه، نشر دارالحدیث
۲۶. مسعودی، عبدالهادی، (۱۳۸۴ش)، روش فهم حدیث، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۲۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۹ش)، سیری در نهج البلاغه، صدرا، تهران.
۲۸. مغنیه، محمد جواد، (۱۳۸۷ش)، در سایه سار نهج البلاغه (فی ضلال نهج البلاغه)، مترجمان: حسن بستان و...، دارالکتب الاسلامیه، قم.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۵ش)، نهج البلاغه با ترجمه فارسی روان، ترجمه امامی و آشتیانی، مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶ش)، پیام امام امیرالمومنین (علیه السلام)، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۳۱. میلانی، سید هاشم، (۱۴۳۳ش)، نهج البلاغه، العتبه العلویه المقدسه، عراق.
۳۲. نواب لاهیجی، محمد باقر بن محمود، (بی تا)، شرح نهج البلاغه، محمدحسین شریف الرضی، اخوان کتابچی، تهران.
۳۳. هاشمی خویی، حبیب الله بن محمد، (۱۴۰۰ش)، شرح منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، محمد باقر کمره‌ای، مکتبه الاسلام، تهران.